اخبار ایران

اخلاق کانتی وظیفه‌گرا یا تکلیف‌گرا؟

■ گروه فلسفه غرب موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران نشست «اخلاق کانتی: وظیفه‌گرا یا تکلیف‌گرا؟» را برگزار می‌کند. سخنران این نشست؛ شهین اعوانی، عضو هیات علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران است. مبحث اخلاق در کانت یکی از جذاب‌ترین بخش‌های فلسفه کانت است. او در کتاب «مبانی مابعدالطبیعه اخلاق» به توضیح فلسفه عملی خود می‌پردازد و تعریف خویش را از اخلاق ارایه می‌دهد. تا پیش از کانت همواره برای اخلاق بنیانی قایل شده‌اند که آن بنیان چیزی نیست جز امر خیر. اما در کانت امر خیر نه فقط بنیان اخلاق نیست، بلکه فقط خود اخلاق است که می‌تواند شرط تحقق هرگونه خیری باشد. اخلاقی که کانت می‌خواهد توصیف و تبیین کند، مسلما اخلاق تجربی نیست. به همین دلیل کانت مسیر خود را از تجربه‌گرایی جدا می‌کند. از نظر کانت، آنچه که فلاسفه تا امروز اخلاق می‌نامند در واقع همان سعادت است. آنها اظهار کرده‌اند انسان، اخلاقی و سعادت‌گراست. انسان یا به دنبال نفع اخلاقی است یا به دنبال سعادت. در نتیجه زمانی که تبیین اخلاقی به دست می‌دهند غایت را سعادت در نظر می‌گیرند و معتقدند انسان می‌خواهد سعادتمند شود. به همین دلیل سعی می‌کند اخلاقی باشد. در حالی که کانت اخلاق را عمل مطابق قانون وظیفه می‌داند صرف‌نظر از هرگونه انگیزه یا تمایل بیرونی. نشست «اخلاق کانتی: وظیفه‌گرا یا تکلیف‌گرا؟» روز چهارشنبه هشتم تیر ۱۳۹۰ از ساعت ۱۶:۳۰ در محل موسسه، واقع در خیابان نوفل لوشاتو، خیابان آراکلیان، پلاک ۴ برگزار می‌شود.

آکادمی

همایش هیوم

■ همایش «هیوم» از سوی انجمن زیبایی‌شناسی آمریکا و با همکاری انتشارات راتلج طی روزهای چهارشنبه چهارم تا شنبه هفتم آبان سال‌جاری در انجمن زیبایی‌شناسی آمریکا برگزار می‌شود. به گزارش مهر، این همایش به مناسبت سیصدمین سالگرد تولد دیوید هیوم، فیلسوف تجربه‌گرای اسکاتلندی برگزار می‌شود. هیوم و معاصرانش، هیوم معاصر، زیبایی‌شناسی و ماهیت بشر، زیبایی‌شناسی و تفاوت‌های انسانی و فلسفه نقد از جمله محورهای این همایش به شمار می‌روند. فرا زیبایی‌شناسی، زیبایی‌شناسی تجربی، زیبایی‌شناسی تاریخ، زیبایی و مطلوبیت، زیبایی اخلاقی و تراژدی سایر موضوعات مورد بررسی در این همایش به شمار می‌روند.

فلسفه عملی

■ همایش فلسفه عملی با هدف بررسی موضوعات مختلف مرتبط با این بحث و تبادل آرای اندیشمندان و فعالان این حوزه، ۱۰ تا ۱۲ تیر در دانشگاه منچستر برگزار می‌شود. این همایش، همایش سالانه انجمن فلسفه عملی انگلستان در سال ۲۰۱۱ میلادی به شمار می‌رود. انجمن فلسفه عملی انگلستان در سال ۱۹۸۲ بنیانگذاری و به مسایل و موضوعاتی از فلسفه می‌پردازد که جنبه عملی و کاربردی داشته باشد. به گزارش مهر، کانی راستی از دانشگاه آریزونا، کیتی مک شین از دانشگاه کلرادو و مارلین فریدمن از دانشگاه وندربیلت از جمله سخنرانان این همایش هستند. همچنین کسپر راسموسن و هیو لافلت از دانشگاه فلوریدای جنوبی سنت پترزبورگ به‌عنوان سایر سخنرانان این همایش سالانه معرفی شده‌اند.

فلسفه آمریکایی–آفریقایی

■ پنجمین همایش سالانه فلسفه با موضوع تجربه فلسفی آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، ۲۸ و ۲۹ اکتبر (ششم و هفتم آبان) از سوی گروه فلسفه دانشگاه ممفیس آمریکا برگزار می‌شود. به گزارش مهر، برگزارکنندگان پنجمین همایش سالانه فلسفه دانشگاه ممفیس در نظر دارند با گرد هم آوردن اساتید و صاحب‌نظران مختلف در حوزه فلسفه به بحث درباره تمامی زمینه‌های فلسفی و به خصوص تجربه فلسفی آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار بپردازند. یولوندا ویلسون از دانشگاه دوک و کریس سیلی از دانشگاه فیرفیلد سخنرانان اصلی پنجمین همایش سالانه فلسفه آمریکایی-آفریقایی خواهند بود که ۲۸ و ۲۹ اکتبر ۲۰۱۱ (ششم و هفتم آبان) توسط گروه فلسفه دانشگاه ممفیس آمریکا برگزار می‌شود.

معنا، اخلاق و متافیزیک مرگ

■ همایش «معنا، اخلاق و متافیزیک مرگ» ششم و هفتم جولای (۱۵ و ۱۶ تیر) در دانشگاه نیوکاسل برگزار می‌شود. همایش «مرگ» را دپارتمان سیاست دانشگاه نیوکاسل با هدف بحث و بررسی پیرامون موضوع مرگ، معانی، اخلاق و متافیزیک آن با حضور دو سخنران اصلی بن برادلی (دانشگاه سیراکوس) و مری میدگلی (دانشگاه نیوکاسل) برگزار می‌کند. به گزارش مهر، تیمو آراکسینن (دانشگاه هلسینکی)، ویلیام بیرد (دانشگاه ایالتی جورجیا)، کتی بیرنت (دانشگاه ویلفرد لوریه)، استفان بلاتی (دانشگاه ممفیس)، بن کورتیس (دانشگاه ناتینگهام)، جان گارتوف (دانشگاه نورث‌وسترن)، جفری اسکیر (دانشگاه دورهام) و آرون ولف (دانشگاه سیراکوس) به‌عنوان دیگر سخنرانان این همایش معرفی شده‌اند.

عکس‌ها: مهدی حسنی، شرق

گزارشی از سخنرانی دیوید مک‌للان درباره «دین و سیاست در جامعه مدرن» در انجمن جامعه‌شناسی ایران

امر خصوصی سیاسی است

رحمان بوذری

اینکه فیلسوف بزرگی به کشور بیگانه‌ای بیاید و کسی خبردار نشود، تنها در ایران امکان‌پذیر است. دیوید مک‌للان یکی از بزرگ‌ترین مارکس‌پژوهان معاصر هفته گذشته به دعوت دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه به تهران آمد. یکی، دو سخنرانی کرد و رفت. کسی نبود تا او را بشناسد، با او بحث فلسفی کند، دیدگاه‌هایش را به نقد بنشیند، یا لااقل کتابی از او خوانده باشد. دیوید مک‌للان متولد ۱۹۴۰ یکی از برجسته‌ترین متتبعان انگلیسی مارکس و مارکسیسم به شمار می‌رود. او اکنون استاد نظریه سیاسی در دانشگاه لندن، کالج گلد اسمیت است و در دانشگاه‌های کنت و نیویورک نیز به عنوان استاد مدعو تدریس می‌کند. مک‌للان چهارشنبه گذشته (اول تیر) میزبان گروه دین انجمن جامعه‌شناسی ایران بود و درباره رابطه «دین» و «سیاست» سخنرانی کرد. آنچه در این صفحه می‌خوانید، علاوه بر خلاصه‌ای از سخنرانی او، آشنایی با پیشینه این بحث در میان فیلسوفان مدرن است. از جمله به بحث‌های هابرماس، موافقان و مخالفان او درباره حضور دین در عرصه عمومی اشاره می‌شود.

«دین» و «سیاست» در جهان مدرن چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ آیا مذهب امری خصوصی است یا می‌تواند وارد قلمرو اجتماعی شود؟ این پرسش اصلی سخنرانی دیوید مک‌للان در انجمن جامعه‌شناسی ایران بود که هفته گذشته با حضور اساتید و دانشجویان جامعه‌شناسی برگزار شد. گرچه حضور یک مترجم در کنار سخنران نشست می‌توانست مخاطبان بیشتری را به جلسه بکشاند. مک‌للان نیز صحبت‌های خود را با عذرخواهی از اینکه نمی‌تواند سخنرانی خود را به فارسی ارایه کند، شروع کرد و توضیح داد آنچه او می‌گوید معطوف به تجربه مسیحیت است و نمی‌تواند قضاوت دقیقی درباره این نسبت در اسلام داشته باشد. هدف سخنرانی او را در یک جمله می‌توان چنین خلاصه کرد: همچنان که باورهای سیاسی افراد مساله‌ای خصوصی نیست، باور دینی فرد نیز نمی‌تواند محدود به حوزه خصوصی شود.

او به عنوان نکته مقدماتی به معنای واژه «دین» یا «مذهب» پرداخت و توضیح داد که این واژه را در معنای دورکهایمی به کار نمی‌برد، بلکه مقصود او از دین همان معنای متداول، مرسوم و جا افتاده آن است؛ باور به واقعیتی متعالی، ایمان به خدا و نظایر آن. مک‌للان در تقابل با ادعای تعلق دین به حوزه خصوصی سخنان خود را بر دو پایه استوار کرد: استدلال فلسفی و استدلال تجربی-جامعه‌شناختی. در واقع کل سخنرانی او بر اساس این دو گونه استدلال پیش می‌رفت.

دیدگاه فلسفی

از منظر فلسفی سوال مک‌للان عبارت است از اینکه: مذهبی‌بودن به چه معناست؟ باورهای دینی داشتن یعنی چه؟ تلاش او مخالفت با این ادعاست که «باور» داشتن یعنی اعتقاد به گزاره‌هایی که درون ذهن یا سر فرد جریان دارد: به‌گمانم باور بیش از آنکه مربوط به وقایع ذهنی باشد به رفتار و کردار فرد برمی‌گردد. به‌علاوه اگر به ریشه و خاستگاه واژه «باور» رجوع کنیم، چنان‌که معادل‌های یونانی آن نشان می‌دهد (pisteuo & credo) می‌بینیم که «باور» واژه‌ای اجرایی (performative) است. یعنی اصطلاحی که نه صرفا توصیف یا ارزیابی، بلکه به‌اجرا گذاشتن آن چیزی است که اعلام می‌شود. برای مثال چیزی مشابه عبارت «من تعهد می‌دهم» در یک مراسم عروسی یا در عقود و قراردادها. پس عبارت «من به خدا باور دارم» بیشتر نوعی قول و تعهد است تا قسمی نظر یا بیان یک رهیافت. بدین‌ترتیب اگر از منظری کلی‌تر بنگریم، می‌توان بحث کرد که «باور» ضرورتا در بردارنده فعالیت‌های مشخصی است. اگر من به شما بگویم که گوشت‌خواری کار اشتباهی است اما همچنان استیک بخورم، شما شگفت‌زده می‌شوید که آیا من واقعا به آنچه می‌گویم، اعتقاد دارم یا نه. بنابراین درست است که ما همواره مطابق اصول‌مان رفتار نمی‌کنیم اما «باور» لزوما حاوی «تعهد به» و «عمل مطابق» شیوه خاصی از زندگی است.

دیدگاه تجربی

مک‌للان در ادامه، بحث خود را متمرکز بر دلایل تجربی و جامعه‌شناختی کرد. اعتقاد رایج بر این است که دین در جامعه معاصر به طرز روزافزونی بیش از پیش حاشیه‌ای شده و در نتیجه به موضوعی خصوصی بدل شده است: اجازه دهید با مفهوم سکولاریزاسیون آغاز کنیم، یعنی این ایده که دنیای ما هر چه بیشتر و بیشتر سکولار و عرفی می‌شود. امروزه دیگر این مفهوم اساسا زیر سوال رفته است.

شاید ۵۰ سال پیش این مفهوم خیلی بدیهی‌تر و آشکارتر از امروز به نظر می‌رسید. با این‌همه حقایق زیادی در ایده سکولاریزاسیون نهفته است؛ چرا که منجر به تفکیک حوزه‌های دین، دولت و اقتصاد می‌شود. هر یک از این حوزه‌ها قسمی خودآیینی نهادی و هنجارهایی را شکل و بسط می‌دهند که مربوط به حوزه خود می‌شود و در حوزه‌های دیگر دخالت نمی‌کند. این گرایش ساختاری به عصر روشنگری بر می‌گردد. اما سکولاریزاسیون هرگز به افول و کمرنگ‌شدن باورها و اعمال دینی نمی‌انجامد.

مک‌للان برای روشن‌تر شدن بحث خود شاهد مثال‌هایی از انگلستان و آمریکا به عنوان دو کشوری می‌آورد که در تقابل با یکدیگرند. اگر به مساله استقرار سیاسی دین توجه کنیم با یک پارادوکس روبه‌روهستیم: در بریتانیا، استقرار و تثبیت کلیسای انگلستان با پایین‌آمدن آمار انجام اعمال و مناسک مذهبی همراه بوده است، در حالی‌که در ایالات متحده قضیه کاملا برعکس است. دیواری که در آمریکا میان دولت و کلیسا کشیده شده، جامعه‌ای را شکل داده که در آن دین نقشی بی‌اندازه محوری در سیاست بازی می‌کند، نقشی به مراتب بیش از ۵۰ سال پیش. بنابراین می‌خواهم استدلال کنم که در دهه‌های اخیر دین به‌طرز روزافزونی صصوصی‌زدایی (depr - vatised) شده است. یعنی نه تنها به حوزه خصوصی محدود نشده، بلکه هر چه بیشتر از آن رانده شده است. جنبش‌های مذهبی، مداخله‌های سیاسی کلیسای انگلستان، فعالیت سیاسی ژان پل دوم، تاثیر الهیات رهایی‌بخش در آمریکای لاتین و... نمونه‌هایی از حضور دین در عرصه عمومی و سیاست جهان‌معاصرند.

دیوید مک‌للان در گذر آثار

۱۹۷۵	مارکس
۱۹۷۶	کارل مارکس: زندگی و اندیشه‌اش
۱۹۷۷	کارل مارکس: منتخب یادداشت‌ها
۱۹۷۷	انگلس
۱۹۸۰	مارکس پیش از مارکسیسم
۱۹۸۳	میراث مارکس
۱۹۸۳	مارکس – صد سال نخستین
۱۹۸۷	مارکسیسم و مذهب
۱۹۸۹	سیمون وی
۱۹۹۸	مارکسیسم پس از مارکس

نقش دین در جامعه

مک‌للان می‌پرسد پس اگر دین نمی‌تواند صرفا امری خصوصی باشد، نقش آن در جامعه ما چیست و چه باید باشد؟ او در اینجا بحث از جامعه مدنی را پیش می‌کشد. مفهومی که به‌خصوص پس از فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی مورد توجه قرار گرفت. جامعه مدنی در اینجا در تقابل با دولت و جامعه سیاسی قرار می‌گیرد. مک‌للان تاکید می‌کند در حوزه جامعه مدنی است که سازمان‌ها و نهادهای دینی فعالیت می‌کنند و جایگاه مناسب خویش را می‌یابند. وقتی دین جزیی از بدنه دولت باشد، یا به عبارت دیگر به دین رسمی بدل شود، آزادی‌های بنیادی جوامع مدرن غربی در خطر می‌افتد. تحقیقات نشان می‌دهد که حمایت‌های دولتی از برخی ادیان یا یک دین نسبت به ادیان دیگر منجر به نادیده گرفتن حقوق بشر شده است. از این‌رو می‌توان از این تز دفاع کرد که در حوزه جامعه مدنی ادیان عمومی با اصول جهان‌شمول مدرن در تضاد نمی‌افتند. در نتیجه این رویکرد، نیازی نیست که دین را در مقام نقد ضدمدرن الگوهای خاصی از صنعتی‌شدن مدرن در نظر بگیریم، نقدی که اتفاقا درست اعتبار همان ارزش‌های بنیادین و اصول مدرنیته را پیش‌فرض می‌گیرد. بنابراین در بستر این رویکرد، «عمومی‌شدن» دین مشابه نقد جمهوری‌خواهان از تاثیر روزافزون عقل ابزاری محض در جهان معاصر است. برای مثال به آثار هانا آرنت، یورگن هابرماس یا السدر مک‌اینتایر بنگرید یا نقد فمینیستی از جدایی حوزه عمومی/ حوزه خصوصی را در نظر بگیرید. شعار آنها این بود: «امر خصوصی سیاسی است.»

دین و سیاست در اسلام

مک‌للان بخش پایانی صحبت‌های خود را به بررسی اجمالی رابطه دین و سیاست در اسلام اختصاص داد: همه آنچه گفتم صراحتا درباره مسیحیت بود، چرا که من در محیطی مسیحی (یا بهتر است بگویم پسامسیحی) به دنیا آمده، بزرگ شده و پرورش یافته‌ام. اما ما در دنیای جهانی‌شده زندگی می‌کنیم. پس جا دارد بپرسیم این رابطه در اسلام چگونه است؟ آیا در اسلام این حد از تساهل و مدارا وجود دارد که چنین مباحثی را تاب آورد؟ به گمان من، بله. پیامبر اسلام در راس جامعه‌ای بود که به مدت ۲۰ سال در برخی حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مدیریت می‌کرد. در اینجا بسیاری از مسایل مربوط به «شریعت» مطرح می‌شود که باید درباره آنها به تفصیل بحث کرد. اما در نگاهی کلی به گمانم می‌توان مفهومی از اسلام و نقش شریعت ارایه داد که با بحث‌های حاضر سازگار باشد. مک‌للان البته بحث تفصیلی از این رابطه را در اسلام خارج از حوزه تخصص خود عنوان کرد و به این قرار صحبت‌های خود را پایان داد.

از فیلسوفان بپرسید

نسبت میان دین و علم

چالرز تالیافرو / ترجمه: حامد فرجی

فیلسوف آنلاین

سایت «از فیلسوفان بپرسید» سوالات مردم عادی را درباره موضوعات مختلف از جمله اخلاق، دین و فلسفه در اختیار فیلسوفان و دانشمندان قرار می‌دهد تا آنها پاسخ خود را بیان کنند. این پرسش و پاسخ‌ها در عین حال که می‌تواند سطح دانش فلسفی‌مان را افزایش دهد از دید جامعه‌شناسانه نیز بسیار مفید خواهد بود. اگرچه تمام این دانشمندان در سطح بین‌المللی از اساتید کشور ما شناخته‌شده‌ترند اما برخلاف بسیاری از ایشان از گفت‌وگوی ساده با مردم پرهیز نمی‌کنند، کاری که در کشور ما از سوی برخی فلسفه‌دانان و اساتید علوم انسانی کسر شأن علمی تلقی می‌شود. در این قسمت برخی سوالاتی که از چارلز تالیافرو در حوزه مطالعات دینی صورت گرفته است به فارسی ترجمه شده است. از این پس در این ستون یک یا دو سوال از این مجموعه پرسش‌هامی‌آید.

دکتر چارلز تالیافرو صاحب کرسی فلسفه در کالج سنت اولاف آمریکاست و در حوزه فلسفه دین، فلسفه اخلاق و فلسفه ذهن متخصص به شمار می‌آید. از وی مقالات و کتابی به فارسی ترجمه شده که از آن میان می‌توان به ترجمه دکتر ان‌شاءالله رحمتی از کتاب «فلسفه معاصر دین» با عنوان «فلسفه دین در قرن بیستم» اشاره کرد.

آیا دین تنها یک شکل ابتدایی از علم است؟

چه سوال خوبی. شاید به نظر برسد این سوال از آنجا که دین و علم را یکسان پنداشته است کاملا عجیب و غریب است. به هر حال زیر چتر دین امور بسیار بیشتری قرار می‌گیرند تا زیر چتر علم. یک نفر در جوامع و سنت‌های دینی تمام راه زندگی خویش را با توجه به دین پیدا می‌کند. از ظواهر امر برمی‌آید که ارزش‌ها و شعائر دینی پای خویش را بسیار فراتر از تحقیقاتی می‌گذارند که علوم تجربی و علوم اجتماعی را تشکیل می‌دهند. با وجود این، تمام ادیان در گذشته و امروز با تاکید بسیار تعریفات، توصیفات، پیشگویی‌هایی را درباره عالم وجود و جایی که ما در آن زندگی می‌کنیم ارایه می‌دهند. برای مثال؛ سنت‌های توحیدی، وجود خود نظام عالم را طوری درک می‌کنند که در خلقت و حفظ و ادامه آن نیازمند واقعیتی هیبت‌انگیز، همه جا حاضر، خوب و هدفمند است. من معتقدم با توجه به واژه‌شناسی جدید (ترمینولوژی) قلمداد کردن این ادعا به عنوان ادعایی علمی گمراه‌کننده و شاید اشتباه است و به آن علت که به روشنی هیچ شاهدی برای یک چنین دیدگاهی وجود ندارد این نظریه غیرعلمی خواهد بود. به عنوان مثال؛ امروزه برهان جهان شناختی (cosmological argument) مدافعان بسیار توانایی دارد. برهانی که به دنبال بنا نهادن توحید بر پایه ممکن‌الوجود بودن ماهیت جهان است. به عنوان یک نگاه جنبی، برخی فیلسوفان به ویژه آلفرد نورث وایتهد بر این باورند که خود علم مدرن دارای ریشه‌های مذهبی به خصوص یگانه‌پرستانه است. البته این موضوع بسیار بحث‌برانگیز است اما ارزش اندیشیدن را دارد. ممکن است کتاب «دین در حال ساخته شدن» نوشته وایتهد برای شما جالب باشد.

سرنوشت یک مفهوم

هری بریورمن و از خودبیگانگی

رویا فتح‌اللّه‌زاده

مفاهیم فلسفی

از خودبیگانگی با فلسفه هگل آغاز و با مارکس همگانی شد. هگل آن را در مورد روح یا جان به کار برد، پس از او مارکس به دلیل تاثیر از فوئرباخ به آن بعد مادی بخشید و انسان به ویژه پرولتاریا را در جامعه سرمایه‌داری از خود بیگانه معرفی کرد. پس از او مارکسیست‌ها و حتی غیرمارکسیست‌ها این مفهوم را با دیدگاه‌های متفاوت به کار برده‌اند. وبر، زیمل، لوکاچ، بلومر و بریورمن هرکدام تعبیر جداگانه‌ای از الیناسیون داشته‌اند و چیزهایی به آن افزوده یا کم کرده‌اند. بریورمن بر نقش نظارت و مدیریت علمی در کنترل کارمند توجه دارد و تخصصی‌شدن را عاملی برای نظارت بر کارمندان می‌داند. او میان تقسیم کار در کل جامعه و تخصص کاری داخل سازمان تمایز می‌گذارد. همه جوامع نوعی تقسیم کار دارند اما تخصص کاری داخل سازمان، تحولی مختص سرمایه‌داری است. به باور او تقسیم کار به انسان تعالی می‌بخشد، اما تخصص او را پاره پاره می‌کند. سرمایه‌دار برای تحت کنترل درآوردن کارگر تخصص کاری را بالا می‌برد، تا فقط کار مربوط به خود را انجام دهد و از بخش‌های دیگر بی‌خبر باشد. اما این کافی نیست، سرمایه‌دار برای نفوذ بیشتر از شگرد مدیریت علمی استفاده می‌کند. بریورمن می‌نویسد، علم بهترین نوع نظارت بر کارگر از خود بیگانه است. گردآوری کارگران در یک کارگاه، تعیین ساعات کاری، نظارت مستقیم بر آنها و به طور کلی تحمیل نحوه دقیق انجام کار به کارگر از جمله این علم است. ماشین آلات نیز ابزار نظارت و کنترل کارگر است، مدیر، مهارت را در ماشین قرار می‌دهد و کارگر تحت نظارت ماشین قرار می‌گیرد. (ریتزر ۲۴۱) بنابراین کارگر در فرآیند تولید دچار از خودبیگانگی می‌شود و مدیریت علمی با کنترل کارگر از آگاهی او جلوگیری می‌کند. این ترفند سرمایه‌داری برای جلوگیری از خودآگاهی کارگر است. تئوری بریورمن تفاوتی با نظریه مارکس ندارد، اما به عنوان یک نو مارکسیست اقتصادی وجوه دیگری را نیز بیان می‌کند. به باور او در دوره مارکس سرمایه‌داری رقابتی وجود داشت و امروزه سرمایه‌داری انحصاری؛ بنابراین بهتر است خوانشی مدرن و امروزی‌تر از آرای مارکس داشته باشیم. در سرمایه‌داری انحصاری کارخانه به شکل مدیر- مالکی اداره نمی‌شود، مالک و مدیر جداگشته و نقش اصلی را مدیر متخصص ایفا می‌کند. از سویی همان از خودبیگانگی کارگر یقه آبی، در زمان مارکس را امروزه کارگر یقه سفید و کارمند احساس می‌کند و با همان مسایل درگیر است، زیرا با افزایش تخصص، کار هر یک از کارمندان آنقدر جزیی شده که به امضایی ختم می‌شود. این به مفهوم دیوانسالاری و بر شباهت دارد زیرا در نظام دیوانسالاری هم کارمند آنقدر جز شده که کارش امضایی بیش نیست. به هر حال تخصص کاری به از خودبیگانگی کارگر یقه سفید که تعدادشان از کارگران یقه آبی بیشتر شده، می‌انجامد و ماشین آلات و مدیریت علمی با تحت نظارت در آوردن این کارگران از خودبیگانه، موجب پایداری این فراگرد می‌شوند. (جامعه‌شناسی کار و شغل، توسلی ۹۷)

پیشینه

مذهب در عرصه عمومی

از سکولاریسم به پسا سکولاریسم

فرشاد کوشا

■ حدود شش سال پیش، نخستین‌بار یورگن هابرماس بحث دین در عرصه عمومی را پیش کشید. در سخنرانی خود به مناسبت اعطای جایزه هولبرگ به وی در دانشگاه نروژ از بازگشت دین به عرصه عمومی و ورود به دوره پسا سکولاریسم (post-secularism) سخن گفت و چالش‌های پیش‌روی جهان معاصر را در نسبت با مذهب نشان داد. تلاش هابرماس، آشکارکردن این نکته بود که مدرنیته لزوما با سکولاریزاسیون نسبت مستقیمی ندارد و این‌همانی مدرنیته و سکولاریسم تنها نتیجه گونه‌ای خاص از مدرنیزاسیون است که در کشورهای اروپایی رشد و نمو یافته است. پس می‌توان به آموزه‌ها و ارزش‌های جهان مدرن باور داشت بی‌آنکه تجربه سکولاریسم اروپایی را از سر گذراند: «بعید است متوجه این حقیقت نشده باشیم که سنت‌های مذهبی و اجتماعات دینی از اهمیت تازه‌ای که تاکنون بی‌سابقه بوده، برخوردار شده‌اند. این حقیقت، دست‌کم برای آن دسته از ما که از منطق عرفی رایج در جریان اصلی علوم اجتماعی پیروی می‌کرده‌اند و بر این باور بودند که تجدد با سکولاریزه شدن، با کمرنگ شدن عقاید و روش‌های مذهبی و نفوذ آنها در عرصه سیاست و در زمینه کلی اجتماع، ملازمه تام دارد، کاملا دور از انتظار است.» در واقع هابرماس که در پروژه خود تلاش می‌کند با رجوع به هگل فضایی میان دولت و فرد باز کند –حوزه عمومی – در این سخنرانی تاریخی از حضور دوباره مذهب در عرصه عمومی بحث می‌کند و آن را به عنوان واقعیت جهان معاصر می‌پذیرد. برای مثال «روند احیای اسلام، گستره جغرافیایی چشمگیری را از شمال آفریقا و خاورمیانه تا آسیای جنوب شرقی که پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی یعنی اندونزی در آن قرار دارد، در برگرفته است. نفوذ اسلام همچنین در منطقه جنوب صحرا در آفریقا نیز در حال رشد است و در آن منطقه با جنبش‌های مسیحی رقابت دارد. در پی افزایش مهاجرت‌ها، اسلام در اروپا و کمتر در آمریکای شمالی نیز در حال گسترش است. با یک نگاه به کشورهایی مانند ترکیه و مصر بیشتر متوجه می‌شویم که احیای نقش مذهب به محافل تحصیلکرده و برخوردار از فرهنگ ممتاز نیز سرایت کرده است. در بیشتر این کشورها اوج‌گیری نقش مذهب مسلما بر سیاست داخلی نیز تاثیر داشته است.»

هابرماس می‌پرسد، با بازگشت مذهب به عرصه عمومی چه باید کرد؟ نخستین و دم‌دستی‌ترین راه سرکوب است. با این حال، سرکوب عقاید مذهبی

آلفرد استفان

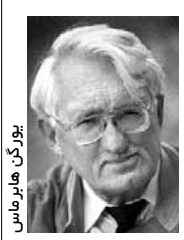

یورگن هابرماس

می‌تواند از طرفی منجر به یارگیری بیشتر آنها شود و از سوی دیگر، زیرسوال بردن خود ایده لیبرالیسم است چرا که لیبرالیسم متضمن آزادی مذهبی نیز هست. به نظر هابرماس، اوج‌گیری نفوذ مذهب در سراسر جهان منجر به جدایی اروپا از دیگر مناطق جهان می‌شود. تصویر مورد نظر غرب از مدرنیته، همانند یک تجربه روانشناختی، یک تغییر اساسی را پشت‌سر می‌گذارد: «آنچه تصور می‌شد، الگوی طبیعی آینده تمام فرهنگ‌های دیگر باشد، ناگهان به یک سناریوی مختص یک وضعیت ویژه، تغیر ماهیت داده است. حتی اگر هم این تغییر ظاهری گشتالت‌گونه کاملا با موشکافی‌های جامعه منطبق نباشد و حتی اگر بتوان با استفاده از روش‌های توضیحی معمول، دلایل مخالفی را مبنی بر رد موج سنگین سکولارزدایی مطرح کرد، هیچ تردیدی در خصوص صحت شواهد ارایه شده و بالاتر از همه در خصوص حقیقت شکل‌گیری عواطف سیاسی تفرقه‌افکن درخصوص اعتقاد مذهبی وجود ندارد. هم‌اکنون یک موج فرهنگی در ایالات متحده سر بر آورده که زمینه‌ای را جهت مباحث آکادمیک درباره نقش مذهب در عرصه فعالیت‌های سیاسی عمومی فراهم آورده است.»

هابرماس در مقام ارایه راه‌حل بر «اخلاق شهروندی» تکیه می‌کند. این امر نشان از آن دارد که او قادر به حل تعارضات موجود از طریق نهادی نیست. بنابراین می‌کوشد از عرصه «قانون» به عرصه «اخلاق» جهش کند و به اصل مدارا و رواداری متوسل شود: «شهروندان، صرف‌نظر از اختلاف‌نظرهای همیشگی خود درباره مسایل مربوط به جهان‌بینی و آموزه‌های مذهبی، باید به یکدیگر به عنوان اعضای برابر و آزاد جامعه سیاسی احترام بگذارند و بر مبنای این اتحاد مدنی هنگامی که نوبت به مسایل سیاسی مورد اختلاف می‌رسد، آنها باید برای اظهارنظرهای سیاسی خود دلایل مناسب ارایه کنند.» سخنرانی معروف هابرماس نقدها و نظرهای بسیاری را برانگیخت و منجر به شکل‌گیری بحث‌های مهمی درباره حضور مذهب در عرصه عمومی شد. به‌ویژه آنکه این سخنرانی در زمینه جهان پس از ۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری بنیادگرایی افراطی صورت می‌گرفت. از جمله افرادی که در بازاندیشی رابطه بین مذهب، سکولاریسم و دموکراسی لیبرال در بستر اندیشه‌های هابرماس تلاش کرد، آلفرد استفان بود. او تئوری خود را بر پایه تساهل دوجانبه (twin toler - tions) ارایه کرد. استفان در راه اجرایی‌کردن ایده‌های هابرماس نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم دموکراسی مطلوبی داشته باشیم مگر اینکه نهادهایی را وضع کنیم که این تساهل دوجانبه را رعایت کنند.